

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مبنای آخوند در تقسیم به اصالت و تبعیت این شد که تقسیم مربوط به مقام ثبوت و واقع است، و ایشان در پایان يك دليل کوچکی ذکر می‌کند و آن دليل این است که:

اگر این تقسیم به لحاظ مقام دلالت و لفظ و اثبات باشد لازمه‌اش این است که اگر واجبی هنوز مفاد دليل قرار نگرفته و هنوز لفظی دلالت بر وجوبش نکرده است باید بگوییم که این واجب - در مرحله قبل از دلالت و قبل از این که لفظ او را افاده بکند - نه اصلی است و نه تبعی؛ زیرا هنوز به دلالت نیامده است، در حالیکه شما این تقسیم را مربوط به مقام دلالت می‌دانید.

و این حرف، حرفی نیست که انسان بتواند به آن ملتزم بشود؛ زیرا واجب از همان وقتی که نطفه وجوبش منعقد می‌شود یا اصلی است و یا تبعی، و این‌طور نیست که وجوب مدت‌ها بر آن بگذرد بعداً که در قالب لفظ که آمد، اصالت و تبعیت پیدا بکند، بلکه از همان حینی که به وجوب متصف می‌گردد و مورد طلب و اراده مولی قرار می‌گیرد، از همان لحظه، عنوان اصلیت و تبعیت همراه با واجب است.

پس تنها دلیلی که آخوند افاده می‌کند همین است که اگر این تقسیم مربوط به مقام دلالت باشد، لازمه‌اش این است که قبل از دلالت، نه اصالتی در کار باشد و نه تبعیتی؛ در حالی که انسان نمی‌تواند ملتزم به این مطلب بشود.

فایده نزاع در مورد ارتباط این تقسیم (اصلی و تبعی) به مقام ثبوت یا اثبات

آخوند می‌فرماید: اگر این تقسیم مربوط به مقام ثبوت و واقع باشد، واجبات غیریه (مثل مقدمه) هم امکان دارد اصلی باشند و هم ممکن است تبعی باشند؛ به این کیفیت که يك وقت مولی به نصب نردبانی که مقدمه کون علی السطح است، توجه پیدا می‌کند و جنبه مقدمیت آن را ملاحظه می‌کند و جنبه وجوب غیریه آن را در نظر می‌گیرد و بعد طلب حقیقی و اراده مستقل به واجب غیریه متعلق می‌شود. البته این اراده مستقل، به معنای اراده ذی‌المقدمه نیست، بلکه یعنی: اراده حقیقی به مقدمه متعلق است اراده حقیقی به واجب غیریه تعلق یافته است؛ زیرا ملاک وجوب غیریه در این نصب نردبان هست، از این باب که مقدمیت دارد و مقدمیت هم علت تامه برای وجوب غیریه است. و لذا يك طلب و اراده حقیقی و مستقل به این نصب نردبان متعلق می‌شود و در این صورت عنوان این واجب غیریه چنین می‌شود: الواجب الغیری الاصلی.

اما گاهی از اوقات واجب غیریه، تبعی می‌شود؛ به این کیفیت که: مولی اصلاً به نصب نردبان و مقدمیت آن توجه پیدا نکرده و التفات به مقدمه نداشته است؛ و در این جا که التفات به مقدمه نداشته است، نصب نردبان وجوب غیریه تبعی پیدا می‌کند.

پس روی این که این تقسیم مربوط به مقام ثبوت و واقع باشد، واجبات غیریه هم امکان اصلیت و هم امکان تبعیت در آنها هست.

اما واجبات نفسیه که تعداد آنها فراوان است: فقط می‌توانند اصالت داشته باشند؛ مثل این‌که مولی به «کون علی السطح» توجه پیدا کرد و وجوب نفسی آن را ملاحظه کرد و طلب حقیقی مستقل به کون علی السطح متعلق شد.

اما آیا واجب نفسی تبعی می‌توانیم درست کنیم که يك شیء، واجب نفسی باشد و مع ذلك تبعی هم باشد؟ و آیا بین نفسیت و تبعیت امکان اجتماع هست؟

آخوند می‌فرماید: امکان ندارد که واجب هم تبعی باشد و هم نفسی؛ زیرا واجب نفسی یعنی: آنچه که خودش مصلحت ملزمه دارد و جهات موجب در آن تحقق دارد، اعم از این‌که در عالم چیز دیگری واجب باشد یا نه. مثلاً نماز واجب نفسی است؛ زیرا خودش مصلحت موجب کامله دارد، چه این‌که روزه واجب باشد یا نباشد. وقتی واجب نفسی يك چنین ویژگی دارد، حال اگر «کون علی السطح» يك چنین وجوبی پیدا کرد، دیگر چطور می‌شود این واجب نفسی، تبعی باشد؟! زیرا معنای تبعیت این است که: این اراده متعلقه به این واجب، لازمه تعلق اراده به شیء دیگر است؛ به‌طوری که اگر اراده به شیء دیگر تعلق نمی‌گرفت به این واجب هم اراده تعلق پیدا نمی‌کرد. با این توصیف آیا می‌شود واجب نفسی، تابع غیر باشد، به‌طوری که اگر اراده به غیر متعلق نشد به این هم تعلق پیدا نکند؟

بنابر این تبعیت با وجوب نفسی سازگار نیست و واجب نفسی نمی‌تواند تبعی باشد و نمی‌تواند لازمه اراده متعلقه به شیء دیگر باشد، به‌طوری که اگر آن شیء، اراده‌ای به او تعلق نگرفت، به این هم اراده‌ای تعلق نگیرد، و این معنا با نفسیت نمی‌سازد.

پس نتیجه این‌که روی مبنای مرحوم آخوند، واجب غیری هم می‌تواند اصلی باشد و هم تبعی؛ و واجب نفسی تنها می‌تواند اصلی باشد، و واجب نفسی تبعی تصور نمی‌شود.

اما روی بیان کسانی که تقسیم را مربوط به مقام دلالت و لفظ می‌دانند، واجب نفسی - مثل واجب غیری - هم می‌تواند اصلی و هم تبعی باشد.

اما این‌که واجب نفسی، تبعی باشد: مثل مثال روزه، که دلیل می‌گوید: اگر 4 فرسخ حرکت کردی از ابتدای قصد پیمودن چهار فرسخ و مراجعت را داشتی از اول امر، نماز شما قصر است. این‌جا شما به ملازمه استفاده می‌کنید که روزه هم واجب نیست؛ در حالی که روزه و نماز دو واجب نفسی مستقل بوده و به هم ارتباطی ندارند و مسئله نماز و روزه، مسئله مقدمه و ذی‌المقدمه نیست. اما در عین حال مانعی ندارد که حکم روزه را با این‌که واجب نفسی است، ولی از نظر استفاده از دلیل نماز به صورت تبعی استفاده کنید؛ یعنی: دلیل می‌خواهد حکم نماز را بیان کند و شما به تبع، مسئله روزه را از دلیل استفاده کنید.

پس روی این بیان که تقسیم مربوط به مقام دلالت است، واجب نفسی هم می‌تواند اصالت داشته باشد و هم تبعیت.

اگر يك چیزی، واجب بود ولی وجوب آن مردّد شد بین این‌که واجب اصلی است یا واجب تبعی؛ آیا راهی داریم که مسئله اصالت و تبعیت را بدست آوریم؟ (البته این بحث را آخوند روی مبنای خودشان در مورد این تقسیم پیاده می‌کنند).

آخوند می‌فرماید: واجب تبعی را يك وقت طوری معنا می‌کنید که قوام آن به يك امر عدمی است و واجب تبعی تقوّم به يك امر عدمی پیدا می‌کند، مثل این‌که بگویید: واجب تبعی آن است که «لم يتعلّق به ارادةً مستقلةً»، که این «لم يتعلّق ...» يك امر عدمی است و مقوّم واجب تبعی است؛ یعنی: آن حیثی که ممیّز واجب تبعی از اصلی است همین قید عدمی است.

حالا اگر واجب تبعی را به این صورت معنا کردید، آن جایی که بین اصالت و تبعیت مردد باشد، می‌توان از استحباب کمک

گرفت و استصحاب می‌تواند واجب تبعی را برای ما درست کند؛ زیرا اصل وجوب این واجب، مسلم است و همانا اشکال در اصالت و تبعیت است و تبعیت را هم با استصحاب درست می‌کنیم، به این بیان که: طبق این معنای واجب تبعی، ملاک در واجب تبعی يك امر عدمی است (لم يتعلّق به ارادة مستقلة) و این «لم يتعلّق...» با استصحاب ثابت می‌شود زیرا قبل از این که این شیء وجوب پیدا بکند، بلاشکال اراده مستقله‌ای به او متعلّق نشد؛ و حالا که وجوب پیدا کرده است، شك می‌کنیم که اراده مستقل به آن تعلّق گرفت یا نه؟ استصحاب عدم تعلّق اراده مستقلّه به این شیء را جاری می‌کنیم و نتیجه این می‌شود که: وجوب این واجب محرز است و عدم تعلّق اراده مستقل به این واجب هم با استصحاب ثابت می‌شود و این واجب، واجب تبعی می‌شود.

پس اگر واجب تبعی را به این صورت معنا کنید، در این صورت استصحاب می‌تواند تبعی بودن واجب را ثابت کند.

امّا يك وقت گفته می‌شود که قوام واجب تبعی، قیدش به يك امر عدمی نیست و نمی‌توانیم بگوییم: «الواجب التبعی ما لم يتعلّق به ارادة مستقلة»، بلکه قید واجب تبعی يك امر وجودی است و آن این است که بگوییم: الواجب التبعی ما تعلّق به ارادة غیر مستقلة» که «ما تعلّق...» معنای واجب تبعی است. پس واجب تبعی آن نیست که اراده مستقله به آن تعلّق نگرفته باشد، بلکه واجب تبعی آن است که اراده به آن تعلّق گرفته است ولی اراده‌ای که متّصف به عدم استقلال است. پس واجب تبعی عبارت است از: يك امر وجودی موصوف به وصف غیر مستقل.

اگر واجب تبعی عبارت از چنین امر وجودی شد، دست شما از استصحاب کوتاه می‌شود؛ زیرا مستصحب ما در این جا يك امر عدمی - که همان عدم تعلّق اراده مستقله است - می‌باشد، و و اثبات يك شیء وجودی با استصحاب امر عدمی مبتنی بر این است که اصل مثبت حجّیت داشته باشد، یعنی: استصحاب هم مستصحب را ثابت بکند و هم لوازم مستصحب را. امّا اگر کسی اصل مثبت را حجّت ندانست و قائل شد که: استصحاب تنها برای اثبات مستصحب ارزش دارد ولی لوازم مستصحب را ثابت نمی‌کند، این جا شما با استصحاب عدم تعلّق اراده مستقله نمی‌توانید این امر وجودی را ثابت بکنید و بگویید: حالا که اراده مستقلّه به آن متعلّق نشده است، پس لازمه‌اش این است که اراده غیر مستقلّه به آن متعلّق شده است؛ زیرا که استصحاب نمی‌تواند این لازم و امر وجودی را ثابت بکند.

پس نتیجتاً در موارد شك در اصلیت و تبعیت يك واجبی، اگر واجب تبعی متقوّم به يك امر عدمی باشد، با استصحاب ثابت می‌شود. امّا اگر متقوّم به يك امر وجودی شد استصحاب هم نمی‌تواند تبعیت را ثابت بکند و بالنتیجه تردید و شك به جای خودش باقی می‌ماند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين